

حبسیه در ادب فارسی، از آغاز شعر فارسی تا پایان دوره زندیه. تألیف دکتر ولی الله ظفری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۴. ۳۳۷ ص.

حبسیه سرایی در ادب فارسی

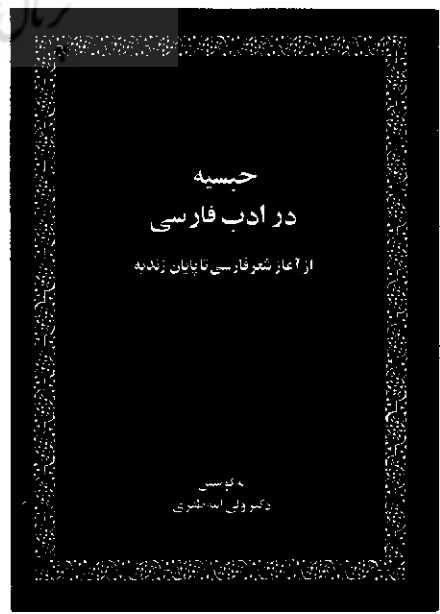
دکتر مهدی نوریان

بخشی از میراث شعری گذشته ما شعرهایی است که در زندان سروده شده و از دیرباز به نام «حبسیات» شهرت یافته است. تحقیق در این گونه اشعار یکی از کارهای ضروری بوده است که خوشبختانه دکتر ولی الله ظفری آن را بر عهده گرفته و کتابی به عنوان حبسیه در ادب فارسی تألیف کرده است. در ابواب و فصول مختلف کتاب به ترتیب تعریف حبسیه، شاعران زندانی، نوع اتهام و مدت گرفتاری آنان و سپس چگونگی شکوه‌ها و توصیف زندان و احوال روحی آنان با ذکر شواهد مورد بحث قرار گرفته در پایان به ویژگیهای سخن و شیوه بیان این شاعران اشارت رفته است.

رنجی که مؤلف در تألیف این کتاب برده است بدون تردید در خور ستایش و قدردانی است. کسانی که از این پس با این نوع شعر سر و کار داشته باشند می‌توانند از این کتاب بهره‌مند شوند نگارنده در ضمن مطالعه کتاب به نکاتی برخورد و یادداشت‌هایی تهیه کرد که نمونه‌ای از آنها را ذیلاً در معرض داوری خوانندگان، نکته‌سنج قرار می‌دهد.

به طور کلی در هر تألیفی تناسب هر مبحث با موضوع اصلی مورد تحقیق باید در نظر گرفته شود و اهمیت توجه به اینکه چه مطالبی نباید نوشته شود از اهمیت آنچه باید نوشته شود کمتر نیست، و در این کتاب این نکته گاهی مورد غفلت واقع شده است به عنوان نمونه، حدود بیست صفحه از کتاب به «قالب و حجب حبسیه‌ها» و «اوزان حبسیه» اختصاص داده شده است (از ص ۱۰ تا ۳۹) و مؤلف محترم با صرف وقت زیاد و تنظیم جدولهای گوناگون از اوزان مختلف شعری، به این نتیجه رسیده است که حبسیه در قالب شعری خاصی سروده نمی‌شود و از نظر وزن و تقاوتی با سایر شعرها ندارد؛ و این خود نتیجه‌ای است که از او معلوم بوده است.

اشکال دیگر این است که از نظر عروضی در ثبت اوزان غلطهایی نیز راه یافته است. مثلاً مؤلف می‌نویسد که در صفحات ۱۹۵، ۳۵ و ۲۱۰ دیوان ناصر خسرو سه قصیده بر وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (?) فعلات» آمده است (ص ۳۰). ولی وقتی صفحات یادشده از دیوان ناصر خسرو را مراجعه کنیم، در صفحه ۳۵ قصیده «ای ستمگر فلک ای خواهر آهرمن» را می‌بینیم که وزن آن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فع» است و در صفحه ۹۵



که صحیح آن: «ای سرد و گرم دهر...» است.

گذشته از وزن شعر، ظاهراً درست خواندن شعر و دریافت مفهوم صحیح آن یکی دیگر از مشکلات مؤلف این کتاب بوده است، مثلاً در این جمله «برای اشک از استعاره‌های فراوان استفاده کرده‌اند مانند گوهر، اختر، ستاره...، سبک بچه» (ص ۲۳۶) که برای «سبک بچه» بیت زیر شاهد آورده شده است:

روان شوند سبک بچگان دیده من

به‌زیر زانوی من خاک را خلاب کنند.

و به این نکته توجه نشده است که کلمه «سبک» در این بیت قید است برای روان شوند.

مؤلف در بخشی از کتاب با عنوان «ناله» می‌نویسد: «تشبیه خود شاعر از نظر نالش [؟] به چنگ و نی و رباب و زنگ شتر...» (ص ۲۳۸) و برای اثبات اینکه صدای ناله شاعر به زنگ شتر تشبیه شده بیت زیر را شاهد آورده است:

تا چو بازم در آهنین خلخال

چون جلاجل زمن فغان برخاست

اشکال دیگر در لغات است. به عنوان نمونه، می‌نویسد: «مسعود سعد در مدیحه‌های خود از به کار بردن قافیه‌هایی چون «ریاح» که کلماتی مهجور را مانند «تفاح، بطاح، سماح، و شاح، زنباح، مطواح» به دنبال می‌کشد، ایا ندارد». (ص ۲۶۰). چنانکه ملاحظه می‌شود، مؤلف «ز» (مخفف از) و «نباح» (صدای سگ) را در شعر مسعود سعد یک کلمه واحد و از لغات مهجور پنداشته است. بیت این است:

اگرچه هر دو به آواز و بانگ معروفند

زئیر شیر شناسند مردمان زنباح

کلمه نباح در شعر فارسی، برخلاف گفته مؤلف، آنقدرها هم ناشناخته نیست، چنانکه در این بیت از باب چهارم بوستان سعدی به کار رفته است:

ز ویرانه عارفی ژنده‌پوش

یکی را نباح سگ آمد به گوش

کلمه «مطواح» نیز غلط است و صحیح آن «ملواح» است.^۳ مؤلف دو حدود سی صفحه از پایان کتاب را به «بیان بعضی کسان و جایها و پاره‌ای از نکات دشوار» اختصاص داده است. در این قسمت شرح بعضی از اعلام و لغات را از فرهنگ معین و لغت نامه دهخدا عیناً نقل کرده و بخشهایی از شرح قصیده ترسائیه خاقانی، نوشته پروفیسور مینورسکی (ترجمه عبدالحسین زرین کوب) را نیز روایت کرده است؛ اما در یکی دو جا بدون ذکر مأخذ اظهار نظر شخصی شده است. مثلاً در شرح و توضیح این بیت مسعود سعد:

سیده «پانزده سال برآمد که به یمگانم» را به همین وزن و در فحیه ۲۱۰ دنباله قصیده‌ای به مطلع «من دگرم یا دگر شده‌ست هانم» بر وزن «مفتعلن فاعلات مفتعلن فع».

مؤلف در جدول اوزان حبسیات نشان داده است که مسعود سعد بسیه‌ای در بحر مجتث و مزاحفات آن سروده است (ص ۳۴)؛ و صفحه قبل از آن، ۱۳ قصیده همین شاعر را در وزن «مفاعلهن بلاتن مفاعلهن فعلن» دانسته و آنرا از مزاحفات بحر مضارع نخیص داده است؛ در حالی که این وزن خاص در تمام کتب روضی از مزاحفات بحر مجتث نوشته شده و جالب اینجاست که در مسعود سعد در دیوان خویش همین وزن را تقطیع کرده و آن را بحر مجتث ذکر کرده است و در قصیده‌ای به مطلع:

همی گذشت به میدان، شاه کشور

عظیم شخصی قلعه‌ستان و صفدر

گوید:

مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فع

ز وزن مجتث باشد دو حرف کمتر^۲

به طور کلی در سراسر کتاب پیداست که وزن شعر به نحو حیج شناسایی نشده و در اکثر صفحات وزن ابیات مورد مشاهده غلط نقل شده است (البته در بعضی موارد امکان غلط لمبعی را نباید از نظر دور داشت)، مثلاً در این بیت از مک الشعرای بهار:

گرمی مرداد مه [!] مرده‌ام به در آورد

قلب اسد هم بسوخت بر من مسکین (ص ۱۵۰)

کلمه «مه» در مصراع اول زاید است. و در شعر خاقانی:

مار دیده در گیا پیجان کنون در غار غم

مار [!] پیچیده در ساق گیا آسای من (ص ۱۵۶)

صحیح آن: «مار بین پیچیده...» است. و در شعر ناصر خسرو:

شاد مبادا [!] هگرز که او کره

شادی و عز مرا بدل به غم و ذل (ص ۱۷۴)

صحیح آن: «شاد مبادا جهان هگرز...» است، و نیز در شعر مسعود سعد:

ای سرد و گرم روزگار [!] کشیده

شیرین و تلخ دهر چشیده (ص ۲۶۰)

سالها بعد از وقایع مربوط به سرکشی سیف الدوله و زندانی شدن مسعود سعد صورت گرفته، چه بنا به نوشته مؤلف آداب الحرد والشجاعه، کسی که برای خواستگاری این ازدواج نزد ملکشا رفته ابوالرشد رشیدالدین از بزرگان دربار ابراهیم غزنوی بود است^۴، و موقعی که از خواستگاری برگشته، مسعود سعد که در آن تاریخ مدتها از زندانی شدنش گذشته بوده است، این موفقیت را به او در شعر خود تبریک گفته و از او خواسته است که نزد سلطا برایش شفاعت کند^۵.

در جای دیگر آمده است: «در اینکه مسعود سعد به دید خراسان اشتیاق داشت حرفی نیست، و همین موضوع وسیله او به دست بدخواهان داده است تا در قطع ریشه اش بکوشند و بعد هم نبوده که با کمک ملکشا می خواسته است به امارت یکی شهرهای هندوستان برسد، چنانکه قاضی حمیدالدین گفته است خواجه مسعود سعد سلمان را

روز و شب جز غم ولایت نیست» (ص ۵۲)

اولاً کسی که این شعر را گفته اسمش «خواجه عمیدحسن است نه «قاضی حمیدالدین»؛ ثانیاً این شعر در جواب قطعه او است که مسعود سعد در شکایت از نابسامانی مملکت و فساد تباهی دستگاه حکومت در آن روزگار سروده و برای او فرستاده از او خواسته است که اقدامی بکند. اما عمیدحسن نه تنها پاسه مساعدی نداده، بلکه در شعر خود او را تهدید نیز کرده است و هر حال از شعر عمیدحسن به هیچ وجه آنچه که مؤلف ادعا کرده است بر نمی آید و هر کسی با هر پایه از معلومات می تواند سه مسعود و پاسخ عمیدحسن را ببیند و با اولین نظر مقصود هر دو دریابد^۶.

باز در جای دیگر می نویسد: «به طوری که از متون تاریخ برمی آید، پادشاه وقت هم مردی دهن بین و از نو ناصرالدین شاهها بوده و هر چه حسودان درباره وی می گفته اند، لوح تاریخ ذهنش نقش می بسته و این مطلب از مصرع اول رباع ابوالمعالی نیز برمی آید: ای شاه مکن آنچه پیرسند از تو» (ص ۶۶).

کاری نداریم به اینکه پادشاه دهن بین بوده یا نه، فقط از مؤلف می پرسیم چگونه از این مصراع چنین چیزی برمی آید؛ در حالیه مصراع دوم آن چنین است: «روزی که بدانی که نترسند از تو» منظور از شعر این است که کاری مکن که در روز قیامت که کسی از تو نمی ترسد مورد بازخواست قرار گیری. شاید مؤلف پنداش است که ممکن است گاهی «پیرسند از تو» به معنی «بگویند یا تو به کار رفته باشد!

در جای دیگر آمده است: «... خود مسعود هم تا دور میانسالی- تا زمان بازداشت در قلعه سو البته اولین زند

از بهر زخم گاه چو سیمم فروگداز

وز بهر حبس گاه چو مارم همی فسای

آمده است: «سیم یا نقره مذاب و سوخته را در قدیم برای مداوای زخمها به کار می بردند» (ص ۲۹۱). یعنی اینکه شاعر می گوید همان طور که نقره را ذوب می کنند و روی زخم می ریزند تا بهبود یابد، مرا هم ذوب کن و روی زخم بگذار. بنده هر چه فکر می کنم نمی توانم مجسم کنم که اگر نقره مذاب را روی زخم بریزند با پوست و گوشت و استخوان مجروح بیچاره چه خواهد کرد! نویسنده متوجه نبوده است که زخم در قدیم به معنی ضربت به کار می رفته و شاعر خطاب به روزگار می گوید: همچنانکه نقره را در کوره می گدازند و سپس با چکش بر آن ضربت می زنند، با من نیز چنین کن:

ای روزگار هر شب و هر روز در بلا

ده چه ز محنتم کن و ده در زغم گشای

در آتش شکیم چون گل فروچکان

بر سنگ امتحانم چون زر بیازمای

از بهر زخم گاه چو سیمم فروگداز

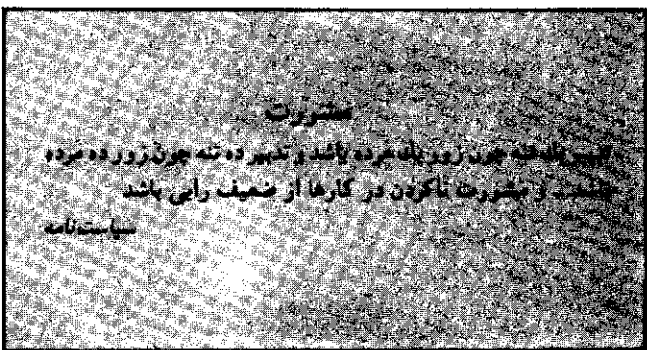
وز بهر حبس گاه چو مارم همی فسای

ای کاش نویسنده محترم استنباطهای تاریخی را به اهل تاریخ وامی گذاشت و وارد این مقولات نمی شد. هر چند بیم تطویل می رود اما از ذکر مثالهایی در این باب ناگزیریم. می نویسد: «اما درباره دهن بینی این شاه (ابراهیم غزنوی) باید گفت اگر تهمت رفتن به نزد ملکشا را به پسر دیگرش- مسعودبن ابراهیم- می زدند، راه به دهی می برد، چه دختر ملکشا در حباله نکاح او بود نه سیف الدوله که هیچ گونه خویشی با ملکشا نداشت... و این نکته ای است که از زمان نظامی عروضی به آن توجه نشده و بعد از وی قصد رفتن سیف الدوله به خراسان را تاکنون مرتباً تکرار کرده اند» (ص ۵۱). برای پرهیز از تطویل کلام دنباله این مطلب خواندنی را نمی آوریم. خواننده علاقه مند خود می تواند بقیه مطلب را در کتاب حبسیه بخواند. در اینجا همین قدر اشاره می کنیم که اگر مسائل تاریخی را به این سادگی می شد تحلیل کرد، ما هیچ نکته مبهمی در تاریخ نداشتیم! بطلان تمام فرضیه های مؤلف از اینجا معلوم می شود که اصولاً ازدواجی که ذکر شده

نوشتن این کتاب، از ساختن ترکیبات بدیع و نادر مانند «بزرگ خویش بینی» (ص ۷۳)، «بندیگاه و بندیخانه» (به معنی محبس، ص ۱۰۷) و «جلوه‌های مرگ آگین زندگی» (ص ۱۰) مضایقه نکرده است و خواننده کتاب می‌تواند از جملاتی نظیر جملات زیر حظ فراوان ببرد: «... [مسعودسعد] محبت شاهزاده سیف‌الدوله... را به خود جلب کرد و دوست و همنشین بیرون و انیس درون وی شد» (ص ۴۲). و در مورد کلیم کاشانی: «وی شاعری ستایشگر و باهوش و مهربان بود» (ص ۱۰۴).

در پایان، به عنوان نمونه‌ای دیگر از نثر خواندنی این کتاب اولین جمله مقدمه آورده می‌شود: «گلبانان گلزار ادب پارسی در دانشگاه تهران، هر ساله تئتی چند از دوستان را به چیدن گلهای بخصوص می‌گمارند». مؤلف نوشته است که این گلبانان جلیل‌القدر در مورد دسته‌گلهایی که چیده می‌شود و به آب داده می‌شود چه عملی انجام می‌دهند، اما از کتابی که در اصل رساله دکتری است و گذشته از استاد راهنما حداقل دو استاد دیگر هم باید آن را از نظر تیزبین خود گذرانده باشند، بیش از اینها انتظار می‌رفت.

- ۱) دیوان ناصر خسرو. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳. البته در فهرست مآخذ کتاب، دیوان ناصر خسرو، چاپ سید نصرالله تقوی، نیز ذکر شده اما از سراسر کتاب بیداست که شواهد از دیوان چاپ دانشگاه تهران نقل گردیده است.
- ۲) دیوان مسعود سعد سلمان. به تصحیح رشید یاسمی. انتشارات این سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۲۳۴. در این چاپ مصراع دوم به غلط «... باشد به وزن کمتر» ضبط شده و صورت صحیح آن از متن مصحح نگارنده نقل شده است.
- ۳) گزیده اشعار مسعودسعد. به کوشش نگارنده این سطور، انتشارات کمال، اصفهان، ۱۳۴۲، ص ۲۹ و ۱۱۵.
- ۴) آداب الحرب والشجاعه. به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۴۹ به بعد.
- ۵) تاریخ غزنویان. کلیفورد ادموند باسورث، ترجمه حسن انوشه، جلد دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۴، ص ۷۱.
- ۶) گزیده اشعار مسعودسعد، ص ۲۵ و ۱۱۲.
- ۷) در کتاب «خسرو علاءالدوله مسعود...» نوشته شده است که وزن شعر را مختل کرده است.



مسعودسعد قلعه دهک بوده است... گفته‌هایش از سنخ یافته‌های عنصری است...» (ص ۲۶۲). منظور مؤلف این است که شعر مسعودسعد قبل از زندانی شدن، تکرار مضامین شاعران مدیحه‌سرا مانند عنصری بوده، و برای اثبات این مطلب ابیات زیر را شاهد آورده است:

این آتش مبارزو این باد کامگار
وین آب تیز قوت و این خاک مایه‌دار
ضدند و ممکنست که با طبع یکدگر
از عدل شاه ساخته گردند هر چهار
خسرو و علاء دولت^۲ مسعود تاجور
خورشید پادشاهان سلطان روزگار

با توجه به اینکه دوره اول زندان مسعودسعد در زمان سلطان ابراهیم بوده و پرسش علاءالدوله مسعود پس از مرگ او به سلطنت رسیده، به وضوح درمی‌یابیم که ابیات فوق در زمانی سروده شده که مسعودسعد ده سال زندان را در قلعه‌های «دهک»، «سو» و «نای» پشت سر گذاشته و استشهاد جناب ظفری کاملاً بی‌مورد است.

چنانکه قبلاً اشاره شد، مؤلف کتاب به مآخذ و منابع فراوانی مراجعه کرده‌اند، اما در عین حال مآخذ ایشان کامل نیست. مثلاً در حاشیه صفحه ۴۶ از محل جغرافیایی زندانهای مسعودسعد سخن گفته‌اند، بدون اینکه مقاله عبدالحی حبیبی را در سال ۲۲ مجله یغما - که کاملترین تحقیق در این باب است - دیده باشند. چون بنا بر اختصار بود از ذکر بسیاری از اشکالات دیگر صرف نظر شد. در اینجا این پرسش را نیز مطرح می‌کنیم که آیا اصولاً می‌توان حکیم ناصر خسرو را که مدتی به حال فرار و تبعید در دره یمگان می‌زیست جزو شاعران حبسیه سرا قرار داد؟ چنین ادعایی حتی با تعریف خود مؤلف هم مطابقت نمی‌کند و اگر چنین توسعی قایل شدیم، باید حکیم ابوالقاسم فردوسی را که مدتی از بیم سلطان محمود متواری بود و خواجه حافظ شیرازی را که دلش «از وحشت زندان سکندر» گرفته بود و حتی مولانا جلال‌الدین را که روح بلندش زندانی قفس تن بود از حبسیه‌سرایان بنام به شمار آوریم.

چند کلمه‌ای هم درباره نثر کتاب بگوییم. مؤلف محترم در